



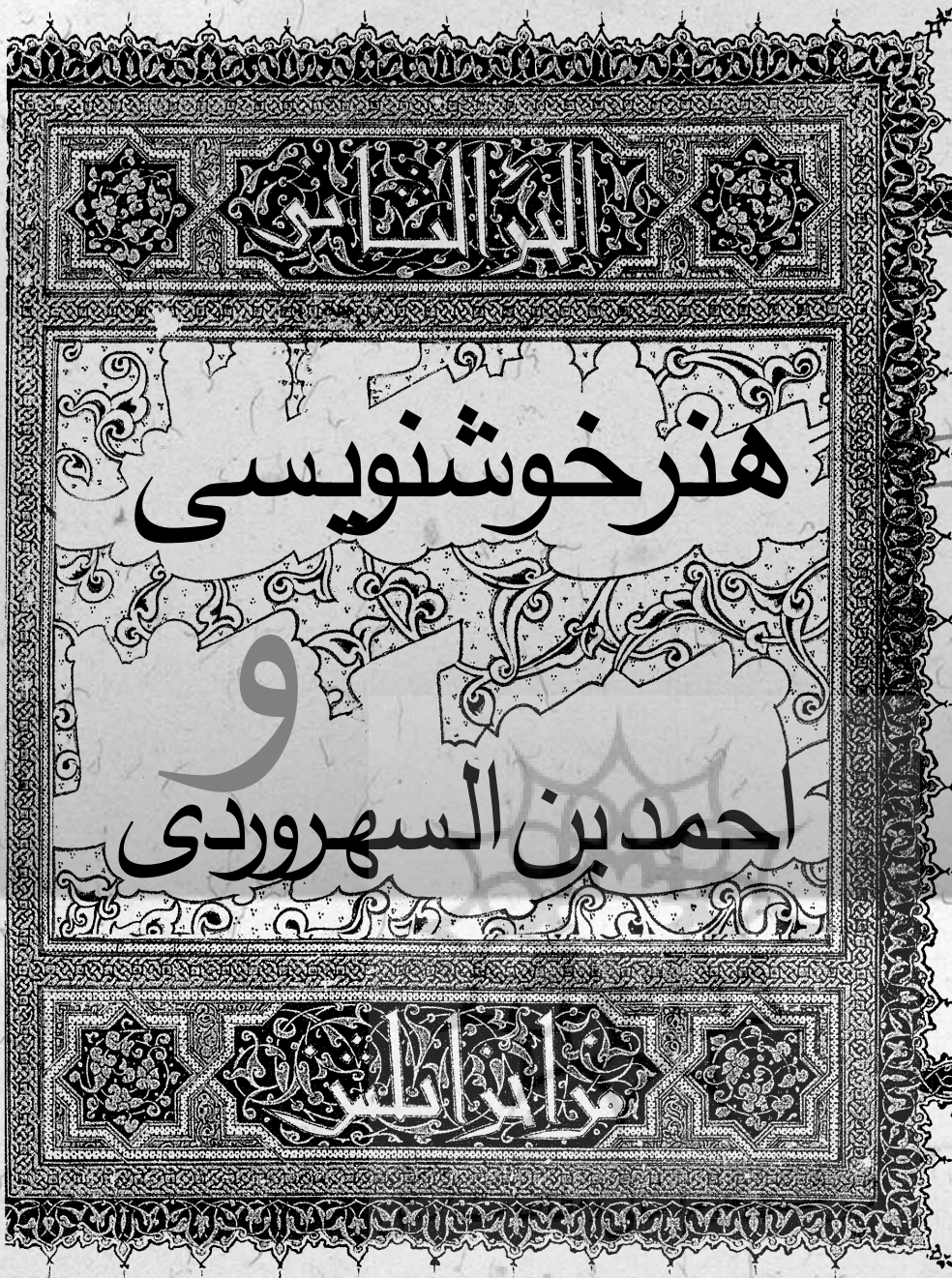
بخشی از دانش علمای ما موسیقی بود.

کما اینکه می‌بینید ابن سینا یک کتاب درباره‌ی موسیقی می‌نویسد که مبنای موسیقی علمی ایران قرار می‌گیرد.

پُر بی‌راه نگفتم، اگر به قول حافظ گفتم که شیخ احمد هم مثل خود حافظ به چندین هنر آراسته بود. معاصر نامدار و آگاه او ابن فضل‌الله که کتاب بسیار مستندی دارد، می‌نویسد که او در ادب عرب، لغت، فقه شافعی و علوم عقلی استاد بود. حافظ قرآن بود و حافظ کتاب مقامات حریری که جزو منابع معتبر روزگار خودش و حتی روزگار بعد بود.

گمان نمی‌کنم خوشنویس دیگری را بیابیم که مقامات حریری را

شمس‌الدین احمد بن یحیی بن محمد بن عمر بن محمد سهروردی، خوش‌نویس، شاعر و موسیقی‌دان نامور ایرانی است. هنرمندان ایرانی به قول حافظ، همیشه به چندین هنر آراسته بودند. سهروردی هم به دو هنر خوشنویسی که بیشترین آن کتابت قرآن کریم بوده و موسیقی که شاید در ذهن بعضی‌ها تعجب‌برانگیز است که چه طور شیخ احمد سهروردی که واقعاً «شیخ» بوده؛ یعنی، لقب شیخی، لقب متداول، معمول، شناخته شده و مورد قبول زمان را در پیش نام داشته و موسیقی‌دان هم بوده است. از یاد نبریم که موسیقی به روزگار او و حتی امروز به روزگار ما بخشی از ریاضیات است و نباید موسیقی علمی را با موسیقی غنایی درآمیخت و



محمدحسن سمسار

به نام آن که هستی نام از او یافت

فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

دفعه دوست محمد کاتب این را از کجا آورده؟ خواب نما شد؟ فکر نمی‌کنم راه دیگری به جز خواب‌نما شدن وجود داشته باشد که کسی چنین ادعایی بکند. بنابراین، فکر می‌کنم که اگر قرار باشد ما بزرگان هنر و مملکت‌مان را بشناسیم، به قول سعدی و داستان آن منجم، باید اول بدانیم که در خانه‌مان کیست.

تو بر اوج فلک چه دانی چیست؟

که ندانی که در سرایت کیست؟

و بدبختانه، حتی امروز که تمام مدارک و شواهد و مأخذ تقریباً در دسترس است، باز ما همان خطای ۲۱۰ ساله را تکرار می‌کنیم. این بی‌عدالتی بسیار تلخی است و اگر ما نتوانیم حق هنرمندان را ادا کنیم، نمی‌دانم که چه کسی باید این حق را ادا کند. البته بعضی‌ها بیشتر دوست دارند که فرنگی‌ها بیابند و این کار را بکنند. هنوز هم این طور است و هنوز هم گفته و نوشته‌ی آنها حجت است. این هم یک تأسف دیگر است.

سهروردی در سال ۶۵۴ ه.ق. در بغداد زاده شده و در سال ۷۴۱ ه.ق. در همان شهر در گذشته و در همان شهر به خاک سپرده شده است. جای حیرت است که وقتی ما می‌خواهیم درباره‌ی سرنوشت و زندگی و مقام والای او در خوش‌نویسی سخن بگوییم تمام اطلاعات گذشته را فراموش می‌کنیم و به اطلاعاتی که بیش از ۲۱۰ سال بعد از مرگ او، شخصی به نام دوست محمد کاتب در مقدمه مرقع بهرام میرزا راجع به او نوشته، اکتفا می‌کنیم. یعنی، نوشته‌های ابن فضل‌الله، و ابن فوطی، نویسندگان مشهور هم‌زمان او و دو تاریخ‌نویس معروف اسلامی را فراموش می‌کنیم و نوشته‌ی دوست محمد را ملاک عمل قرار می‌دهیم که او شاگرد یاقوت مستعصمی بوده است. چه شد که در طول ۲۱۰ سال هیچ کس نوشت که سهروردی شاگرد یاقوت مستعصمی بوده است و یک





شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

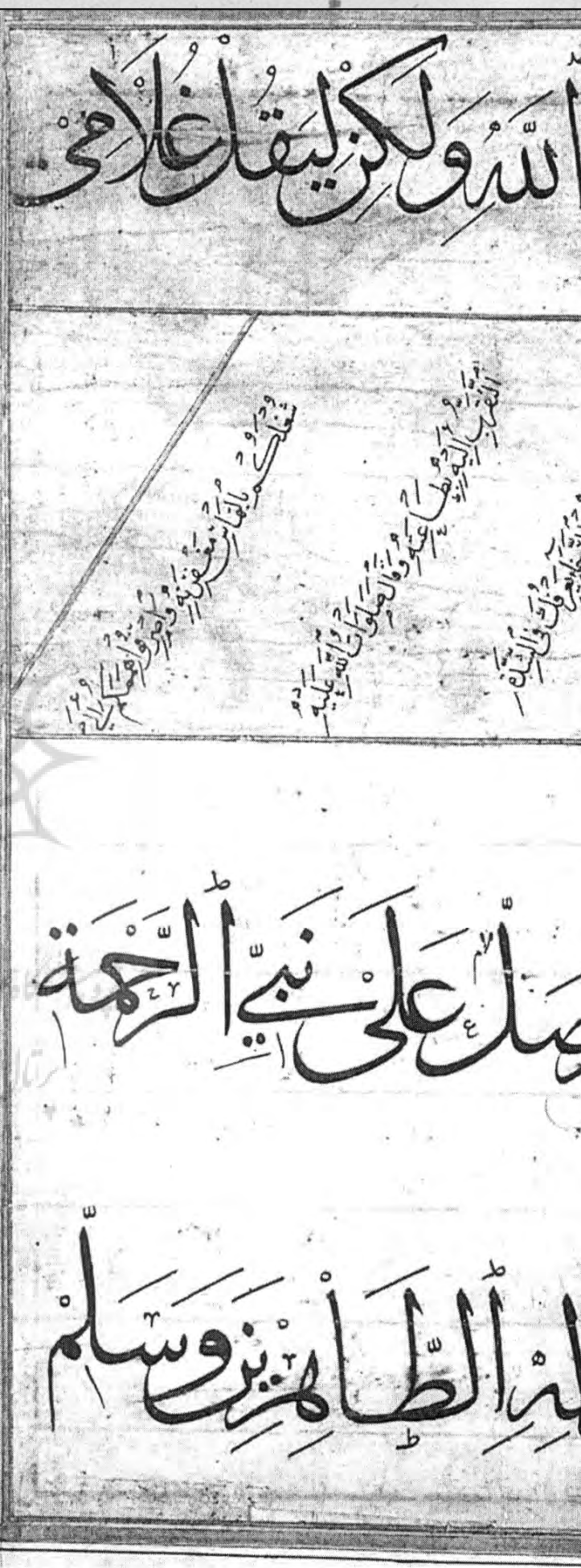
را به صورت یک انسان وارسته نشان دهد. نوشته‌اند که مردی بسیار صائب‌رأی بود، عزمی استوار داشت و با آنکه نزد دو ایلخان مهم هم‌زمان خودش (اولجایتو و ابوسعید) منزلتی داشت، ولی هرگز به دربار آنها نپیوست.

من عقیده دارم که این یکی از بزرگترین محاسن احمد سهروردی است؛ یعنی جذب نشدن وی به کانون قدرت. شاید کسانی هم بگویند نه، احمد سهروردی اشتباه کرده است با عقیده‌ی آنها مخالفتی نیست، آنها هم بالاخره عقیده‌ی خود را دارند. گفتم که شعر می‌سرود و از اشعارش کمابیش باقی مانده و نقل شده است. ابن فضل‌الله می‌نویسد که بر سروده‌های خود و گاهی بر سروده‌های دیگران صوت می‌گذاشت و ابن فضل‌الله بعضی از این اشعار را در کتاب خودش آورده است. شیخ احمد مانند بسیاری از خوشنویسان ایرانی بسیار پُرکار بود و این که من عرض می‌کنم، ما هرگز با دقت زندگی‌اش را نخوانده‌ایم بر همین پایه است. ما در تاریخ گذشته‌مان از زندگی خصوصی افراد اطلاعات فوق‌العاده کمی داریم، ولی ابن فضل‌الله می‌نویسد که سهروردی هرگز ازدواج نکرد.

حفظ بوده باشد. یا حتی دانشمند دیگری را بیاییم که مقامات حریری را حفظ بوده باشد. حفظ بودن قرآن امر رایجی بوده است و آدم‌های زیادی را با لقب حافظ می‌شناسیم، ولی کسی را نمی‌شناسیم که مقامات حریری را حفظ کرده باشد. در حدیث او از دو محدث بزرگ زمان خودش ابوعبدالله مقرئ و ابوالبرکات اجازه‌ی نقل داشت. بنابراین، سهروردی محدث معتبری هم بود.

خوب، این‌ها را همه از علم او گفتیم. ولی باز به قول علمای بزرگ ایرانی همیشه انسان‌های حامل کتاب، انسان‌های کاملی نیستند. آنچه راجع به احمد سهروردی نوشته‌اند، نشان می‌دهد که احمد سهروردی علاوه بر اینکه یک دانشمند کامل بود، انسان کاملی نیز بود. صفاتی را که من برمی‌شمارم، صفاتی است که مورخ هم‌زمان او آنها را عیناً برای او به کار برده است. احمد را مردی نیک‌خو، با شرم بسیار، جوانمرد، بخشنده و فروتن، گشاده‌روی با رسانی و استواری سخن و تأنی و ظرافت طبع نامیده‌اند.

او را دارای مجموعه‌ای از خصلت‌هایی دانسته‌اند که می‌تواند انسان



زکی‌الدین عبدالله بن حبیب، کتابدار المستعصم بالله شد؛ یعنی، کسی که استاد یاقوت مستعصمی بود. یعنی یاقوت با شیخ احمد سهروردی هر دو شاگرد شیخ زکی‌الدین عبدالله بن حبیب و صفی‌الدین ارموی هستند. هیچ مدرکی درباره‌ی شاگردی سهروردی در محضر یاقوت مستعصمی وجود ندارد.

یکی از مسائل و مصادیق مسئله این است که، هم ابن فوطی و هم ابن فضل‌الله هر جا اسم می‌آورند این دو تا را هم‌ردیف اسم می‌آورند؛ یعنی، از یاقوت و شیخ احمد در کنار هم نام می‌برند و ثبت می‌کنند و همین‌طور که عرض کردم، در بقیه مأخذ بعدی که من یک سلسله از این مأخذ را برای شما می‌شمارم، هرگز چنین نسبتی داده نشده است. ابن‌تغری بردی هم چیزی نگفته است. در رسالات فارسی فتح‌الله بن احمد سبزواری هم چنین نسبتی به شیخ احمد داده نشده است.

حاجی خلیفه نیز در کشف‌الظنون چنین نسبتی نداده است. حتی تذکره نویسان معتبر عرب‌زبان و کسی چون صلاح‌الدین منجد که زندگی یاقوت را در یک کتاب مستقل نوشته، در آنجا هیچ ذکری از احمد سهروردی به عنوان شاگرد یاقوت نمی‌کند. در حالی که او طبیعتاً باید برای بلندی مقام یاقوت این کار را بکند، ولی چون یک تحقیق جدید و مستدل و با مأخذ انجام داده، ذکری نمی‌کند. همین‌طور که عرض کردم، برای اولین بار در سال ۹۵۱ دوست محمد کاتب در فاصله زمانی تقریباً ۲۱۰ سال این کار را کرده است و خیلی طبیعی است که نامربوط گفته باشد. بنابراین، من فکر می‌کنم که باید درباره‌ی این مسئله تجدید نظر بشود در تمام متونی که درباره‌ی خوشنویسی ایران نوشته می‌شود، اسناد و مدارک آن موجود است و چیزی نیست که جعل شده باشد و مربوط به زمان خود شیخ احمد هم هست.

کار خیلی جالب دیگر هم در مورد داستان شهر زور و نسبت شهر زوری بودن شیخ احمد شده و آن این است که عالی‌افندی، نویسنده‌ی کتاب مناقب هنروران، داستان عجیبی را تعریف می‌کند. او می‌گوید که یاقوت مستعصمی عازم مکه بود، در راه سفر خود به شهری رسید که شیخ احمد در آن زندگی می‌کرد و آن شهر زور بود. او دید شاگردان شیخ احمد دارند در مکتب‌خانه مشق می‌کنند و متوجه شد که قطع قلم همه‌ی آنها جزمی است. وی گفت این چه عادتی است که استاد شما دارد که قطع جزم می‌زند. مثل اینکه در کارش تبخری ندارد. او را پیش استاد بردند. یاقوت مستعصمی هم طرف یک روز آداب خوش‌نویسی را با قطع محرف به شیخ احمد یاد داد. این امر بیشتر به یک معجزه شبیه است. وقتی به قرآن‌های شیخ احمد و دیگر آثار او نگاه می‌کنید، می‌بینید که همه‌ی آنها از اول تا آخر با قلم محرف نوشته شده است. چه طور یاقوت مستعصمی یک روزه این کار را کرد؟ من نمی‌دانم عالی‌افندی این داستان را از کجا درآورده و هیچ کس هم بعد از این از عالی‌افندی نپرسید او هم وقتی که داستان خود را نقل کرد، نگفت که یاقوت مستعصمی عازم مکه و جنوب، در غرب و در شهر زور چه کار داشت؟ مگر قرار بود دنیا را دور بزند و به مکه برود؟ می‌خواهم بگویم که نویسنده حتی با جغرافیای سرزمین اطراف خودش آشنا نبوده که این مطلب را نوشته و عجیب است که ما از آن پیروی می‌کنیم. همه‌ی اینها جای تأسف است که ما موقعی که روی بزرگان هنر، علم و دانش مملکت‌مان کار می‌کنیم، از دیگران بدون تحقیق پیروی و متابعت می‌کنیم و خطاها را تکرار می‌کنیم و قرن‌ها این خطاها تکرار می‌شود.



سهروردی و شهرزوری متوجه می‌شوید که این دو واژه‌ی قشنگ تقریباً مثل هم نوشته می‌شوند. وقتی که آدم در دزدی فرهنگ و تمدن دیگران مریض بود، خیلی راحت سهرورد را می‌کند شهرزور و بعد ما هم پیروی می‌کنیم.

درد این جاست که ما پیروی می‌کنیم، درد آن نیست که او می‌نویسد. درد در این است که نخستین خوشنویس مسلمان ایرانی، ابراهیم سجزی می‌شود ابراهیم شجری و من ایرانی هم همان کار را می‌کنم و چشمم را باز نمی‌کنم که به چهار کتاب گذشته نگاه بکنم که این سجزی یعنی سیستانی نه شجری که دهی است نزدیک مکه. کار تحقیق در مورد فرهنگ و تمدن ایرانی اگر به وسیله‌ی ایرانی انجام نگیرد، این انحرافات در آن پیش می‌آید.

عرب یک جوری می‌نویسد، ترک یک جور و فرنگی هم یک جور دیگری می‌نویسد. بنابراین، توصیه‌ی من به عنوان یک طلبه به دوستان عزیزمی که این روند را دارند طی می‌کنند، این است که در این زمینه‌ها دقت کنند. به کثرت و وفور منابع نگاه نکنند. بدبختانه، در تاریخ و هنر ایران رونویسی از آثار گذشتگان امر بسیار عادی است و در نتیجه ما خطاهای قرون و اعصار را تکرار می‌کنیم و یک روز باید این خطا متوقف بشود و امیدوارم آن روز همین روزگار ما باشد و همین کار را یک هنرشناس انگلیسی در همین سنوات اخیر کرده است. به این معنی که یک برگ از یک قرآن را - که به نظر من بدون هیچ تردیدی جعلی است - معرفی کرده که متعلق به موزه متروپلیتن است. در آنجا احمد سهروردی رقمی دارد که قطعاً از احمد سهروردی نیست و پسوند بکری را دارد؛ یعنی، احمد سهروردی بکری. به قول مرحوم دهخدا که گفت: «در این اگر مگری می‌رود و حقیقت نیست. کجا حقیقت باشد، اگر مگر نبود». چه طور شد در تمام قرآن‌ها شیخ احمد سهروردی امضاء کرد و در این یک مورد بکری شد و بعد برای اینکه ثابت کند که جعلی هم نیست، می‌گوید که این ورق آخر یک جزء از قرآن‌های بزرگ احمد سهروردی است که الان در موزه‌ی ایران باستان نگهداری می‌شود و عجیب این است که رقم آن قرآن رویش است؛ یعنی، این آقای راجرز، دم خروس را کاملاً بیرون گذاشته است. این است که من عرض می‌کنم چه اروپایی و چه آمریکایی، چه ترک چه عرب هر کس می‌خواهد درباره‌ی هنر ایران تحقیق کند، بالاخره ممکن است دانسته یا ندانسته و یا سهوی یا عمدی گرفتار لغزش‌هایی شود.

چه بهتر این است که ما خودمان که صاحب‌خانه هستیم و هر صاحب‌خانه‌ای، خانه‌ی خود را بهتر از دیگران می‌شناسد، ما خودمان تحقیق بکنیم که امیدوارم بتوانیم.

نوشته‌اند که احمد در آخر عمر کلیه‌ی آثار نوشتاری خود را در مورد موسیقی از بین برد. من نمی‌توانم این را توجیه کنم، ولی لابد زمانه‌ی او زمانه‌ای بوده که توجیه‌پذیر بوده که این کار را بکند، اما اگر در تمام رسالات کهنه‌ی موسیقی جست و جو بکنید، گوشه‌هایی به نام سهروردی وجود دارد. آنچه مسلم این است که احمد سهروردی شاگرد صفی‌الدین ارموی است. شاید این هم در ذهن شما آشنایان به هنر و خوشنویسی، یک نقطه‌ی تعجب ایجاد کند که چرا صفی‌الدین ارموی بهترین موسیقی‌دان ایران در قرن هفتم و هشتم است. نه، صفی‌الدین ارموی خوشنویس هم بود، ولی از آنجایی که مقام موسیقی‌دانی او بالاتر بود، گرایش او به موسیقی بود. شیخ احمد سهروردی اول شاگرد صفی‌الدین ارموی بود و بعد شاگرد شیخ



خوشنویسی و فرهنگ اسلامی  
 آن ماری شیمل  
 ترجمه اسد الله آزاد  
 انتشارات آستان قدس رضوی

کتابی که تحت عنوان «خوشنویسی و فرهنگ اسلامی» به چاپ رسیده، نمایی است از تحقیقات شیمل در حوزه هنر خط و ارتباط آن با سایر جنبه‌های ادبی و آداب و جزئیات هنر خوشنویسی. این کتاب دانش هنر خوشنویسی و پیشینه‌ی نظری آن را مورد بحث قرار می‌دهد تا زمینه‌های فراز و فرود آن را به مخاطب امروزی بشناساند. در واقع شیمل در این اثر، هنرمند خوشنویس را به ادبیات و پیشینه‌ی هنر خوشنویسی در گذشته ارتباط می‌دهد. کتاب از دو ویژگی شور هنرمندانه و جنبه‌ی تحقیقی برخوردار است.

اثر حاضر از یک پیش‌گفتار، چهار فصل، دو ضمیمه، یادداشت‌های مربوطه به چهار فصل، کتابنامه، واژه نامه انگلیسی به فارسی، و نمایه تشکیل شده است.

شیوه‌های خوشنویسی، خوشنویسان و درویشان و شاهان، خوشنویسی و عرفان، خوشنویسی و شعر، چهار فصل این کتاب را به خود اختصاص داده‌اند. شیمل در فصل اول به اهمیت نوشتن در فرهنگ اسلامی و حفظ کلام الهی پرداخته و تکامل بخشی خط کوفی را از معجزات دین اسلام برمی‌شمارد. وی علاوه بر ذکر قرآن‌هایی که به خط کوفی نوشته شده‌اند به سیر این خط و تعمیم آن به کوفی غربی و شرقی و نقش ایرانیان در تحول این خط اشاره می‌کند.

نویسنده در مقدمه به تحول خط نسخ به دلیل نیازهای اداری و شیوه‌های طومار، تأثیر کاغذ در رواج هنر خوشنویسی، و این مقله می‌پردازد.

وی در فصل بعدی به جایگاه خوشنویسی و نقش خط در متن زندگی پادشاهان و بزرگان اشاره و سپس به محتوای رساله‌ها و آداب الخط‌های نویسندگان در مورد رهروان این هنر می‌پردازد.

در ادامه به جایگاه خوشنویسی و نقش خط در متن زندگی پادشاهان و بزرگان اشاره و به محتوای رساله‌ها و آداب الخط‌های نویسندگان در مورد رهروان این هنر می‌پردازد. شیمل همچنین به ساز و برگ و ابزار خوشنویسی و معرفت بر ویژگی‌های آنها اشاره و جایگاه و موقعیت اجتماعی خانواده‌های خوشنویسان را مورد توجه قرار می‌دهد و رابطه‌ی خوشنویسان و حاکمان و حاکمان خوشنویس را خاطر نشان می‌سازد. در فصل سوم عرفان و هنر خوشنویسی و پیوند این دو، راز و رمز عرفانی در حروف عربی و الفاظ قرآن مورد نظر شیمل قرار گرفته است.

در پایان خوشنویسی و شعر و رابطه این دو مورد بحث قرار می‌گیرد. مؤلف از کیفیت موزون و موسیقایی خط نستعلیق که از آن به عنوان خط شاعرانه و یا خط شکسته که به خط عاشقانه معروف است یاد می‌کند که الهام بخش شاعران برای استفاده از مضامین این هنر زیبا در شعر است. او با استفاده از شعر شاعرانی چون بیدل دهلوی، کلیم کاشانی و ترجمه‌هایی از اشعار ترکی این ارتباط را نمایان تر نشان می‌دهد. در پایان کتاب ارجاعات، پانویس‌ها و منابع مربوط به هر فصل آمده است. این اثر می‌تواند علاقه‌مندان خود را با ارائه‌ی تصویری روشن از هنر خوشنویسی و سیر تاریخی آن و مقوله‌هایی چون شعر و عرفان و ارتباط آنها با خط و هنر خوشنویسی سیراب سازد.

ابن فضل الله می‌نویسد که آثار شیخ احمد به خصوص قرآن‌های او زیاد بود. او نوشته است که شیخ احمد ۷۸ جلد قرآن نوشته که بخشی از آنها در پنج صندوق و هر صندوق از نظر بزرگی و قطع بر شتری حمل می‌شد. نشانه‌ای که او می‌دهد، شامل جزوات رحلی بزرگی است که الان متأسفانه بیشتر از ۴ یا ۵ جزوه آنها در دسترس ما نیست. چند جزوه در موزه‌ی ایران باستان، جزوه‌ای در توپ قاپی سرای که متأسفانه بقیه آنها معلوم نیست در کجاست و ردی از آنها نداریم. از نوشته‌های دیگر او در احیاءالعلوم غزالی صحبت شده، مصابیح بغوی، و عوارف المعارف صحبت شده که تألیف نیای پدری‌اش شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. از مشارق الانوار صنعانی، از نهج‌البلاغه و نسخ متعدد آن صحبت شده و تا این اواخر که نوشته‌اند در کتابخانه‌ی ربع رشیدی ۲۰ جلد از قرآن‌های او وجود داشته است که تصور من این است که این چند جلد که به موزه‌ی ایران باستان منتقل شده، بازمانده‌ی ربع رشیدی است که به آستانه‌ی شیخ صفی منتقل شده و از آنجا به موزه‌ی ایران باستان آمده است. دقیقاً از مجموعه ۳۰ جلد فقط ۷ جلد آن باقی مانده است. این جزوات هم از نظر خوبی خط و تذهیب، هم از نظر ظرافت جلد و هم از نظر اینکه مذهب نام خودش را بر جزوات باقی گذاشت شاهکار بی‌نظیری است. قطعاتی هم به احمد سهروردی نسبت داده شده که در توپ‌قاپی سرای وجود دارد. متأسفانه از آن جایی که تصاویر این قطعات منتشر نشده است، راجع به اصالت آن نمی‌شود داوری کرد. مگر وقتی که آنها منتشر شوند و بعد بشود داوری کرد همان طوری که قبلاً اینجا اشاره فرمودند، یک نهج‌البلاغه که الان در مجلس شورای اسلامی وجود دارد و چهار قطعه دیگر باز ذکر شده در مرقع بایقرا طهماسب وجود دارد که تا زمانی که دیده نشده، نمی‌شود راجع به آنها قضاوت کرد و حتماً باید دیده شوند. به نظر من آنها را با تردید باید جزو کارهای احمد گذاشت.

در ترکیه و در یک مرقع، ۲۷ قطعه در اقلام مختلف ریحان و ثلث از سه‌دانگ جلی و نسخ کتابت عالی و توقیع و رقع دو دانگ، باز به احمد سهروردی نسبت داده شده که اینها را، همین‌طور که عرض کردم، نمی‌توانیم جزو کارهای احمد به حساب بیاوریم، مگر اینکه روزی منتشر بشوند تا با کمک سبک‌شناسی یا کارهای مطمئن احمد مقایسه و بتوانیم قضاوت کنیم که اینها کار احمد سهروردی هستند یا نه.